

## مشاركتات سوانح العشايق و تمهيدات در باب عشق و تفكر عارفانه

دكتور مهدي شريفان<sup>1</sup>

عضو هيات علمي دانشگاه بوعلی سینا همدان

احمد وفايي بصير<sup>2</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن

### چکیده

بی گمان افکار عرفانی و صوفیانه ی حلاج به احمد غزالی رسیده و از او به عین القضاة همدانی، و این هر سه از همیشه تا جاویدان از گردن کشان حوزه ی عرفان و تصوف ایرانی- اسلامی می باشند. این مقاله به بیان اقتباس‌های عین القضاة از احمد غزالی در بسط و تقریر معانی و اسرار و حقایق عشق و اشتراکات آن دو، در این حوزه می‌پردازد. در آغاز، به بیان مشارکات مبحث عشق و حالات آن، در تمهيدات با سوانح العشايق - که تماماً در باب عشق می باشد، پرداخته و در ادامه تأثیر اندیشه‌های عرفانی احمد غزالی بر عین القضاة همدانی که در تمهيدات تبلور یافته، بررسی و تحلیل شده است. سپس به نوع اقتباس‌های عین القضاة از غزالی در سوانح العشايق نیز اشاره می شود که شامل استعمال واژگان مشابه و معانی و مضامین متحد و یکسان است.

### کلید واژه‌ها :

احمد غزالی، عین القضاة همدانی، سوانح العشايق، تمهيدات، عشق صوفیانه.

1 - dr\_sharifian@yahoo.com

2 - h.vafaeibasir@gmail.com

تاریخ پذیرش: 90/12/12

تاریخ وصول: 90/4/10

### مقدمه

احمد غزالی و عین القضاة هر دو از طلایه‌داران و پیشگامان نثر عرفانی و ادبی در قرن ششم هجری هستند؛ یکی استاد و مراد و دیگری شاگرد و مرید، یکی نثر ادبی و شیوای سوانح را می‌نگارد و دیگری نثر عمیق و عرفانی تمهیدات را از خود به یادگار می‌گذارد. این دو در سرودن رباعی و دوبیتی‌های عارفانه نیز طبعی لطیف داشته‌اند و رباعیات زیبای آن‌ها از نمونه‌های برجسته‌ی رباعی در ادبیات فارسی می‌باشد. اما در این میان، تأثیرپذیری عین القضاة در نگارش باب‌های تمهیدات از اندیشه‌های سترگ احمد غزالی - به ویژه کتاب سوانح - امری انکارناشدنی است.

تعریف و تبیین و تفسیر عشق و بیان مراتب و اطوار آن، با آن آب و تابی که در تمهیدات آمده، در حقیقت تفصیل ذوقی همان مباحث مرتبط با عشق است که در سوانح آمده است؛ منتها با تبیین اسرار و رموز و مشکلات سوانح؛ چرا که شاگردی چون عین القضاة بهتر و بیشتر از هر کسی با مبانی و اصول عرفانی استاد خویش - احمد غزالی - آشنا بوده، و این مبانی را هم در زمینه‌ی نظری و هم در حیطةی عملی در خود جذب و هضم کرده است.

بنا براین تمهیدات را از منظری دیگر می‌توان انعکاسی شفاف از سوانح العشاق غزالی دانست. از این دست اقتباس‌ها در حوزه‌ی شعر و نثر پارسی کم نبوده و به تقلید مرید از مراد هم منحصر نبوده است؛ چنان که مولانای بزرگ، مثنوی معنوی را به تأسی از حدیقه الحقیقه‌ی سنایی سروده و جامی بهارستان خود را به تقلید از گلستان سعدی تحریر نموده است. با توجه به مطالب یاد شده، برای شناخت تمهیدات خصوصاً تمهید عشق آن، از شناخت سوانح ناگزیریم و برای شناخت سوانح نیز باید مبانی نظری و عملی عرفان احمد غزالی را بشناسیم که عرفانی کاملاً عاشقانه است؛ چون مکتب عرفانی خراسان بر قول و غزل و سماع بیشتر تکیه دارد تا خوف و ورع و زهد و عبادت.

مقاله‌ی حاضر شرح جامعی از مبانی عرفان ذوقی و شهودی عین القضاة در تمهیدات و مبانی عرفان وجدی احمد غزالی در سوانح است که مشترکات و اقتباسات این دو را در باب عشق بر می‌رسد.

### پیشینه‌ی پژوهش

پیشینه‌ی پژوهش در این موضوع، دو پایان نامه و یک کتاب است. عنوان یکی از پایان نامه‌ها «بررسی تأثیر سوانح غزالی بر مکاتیب عین القضاة و اشعار فخرالدین عراقی» است. پایان نامه‌ی دیگر «بررسی اصطلاحات صوفیه در تمهیدات عین القضاة همدانی» نگارش صغری جعفری زاده، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا است که به بررسی اندیشه‌های عرفانی عین القضاة با توجه به شرح اصطلاحات صوفیه در تمهیدات پرداخته است. وی تمهیدات را یکی از متون معتبر در ادبیات عرفانی دانسته که در فضای عرفان و تصوف، بسیار مورد توجه و استفاده‌ی سالکان و رهروان طریقت قرار گرفته است. همچنین عین القضاة را عارف و متکلم بزرگ جهان اسلام و ایران به شمار آورده و شطّاحی و بی‌پروایی او را در به زبان آوردن اسرار مگوی الهی از خصوصیات قاضی همدانی دانسته؛ و از جمله اصطلاحات عرفانی تمهیدات را؛ پیر، مرشد، عشق و ... می‌داند. وی تمهیدات را نمونه‌ی تصوف عاشقانه به شمار آورده، و نظریه‌های منحصر به فرد عین القضاة درباره‌ی عشق و ابلیس را بازگو کرده است و راه رسیدن به محبوب ازلی را، در رهایی از هرگونه قید و بند، بالاخص، رهایی از عادت پرستی می‌داند.

وی دین و مذهب را در عشق می‌داند، و از نگاه او عشق است که انسان را به حق می‌رساند. عشق نزد عین القضاة دارای جایگاه والایی است. وی اسرار قرآن و حکمت خلقت انسان را به عنوان موضوعی مهم در تمهیدات ذکر کرده است. عین القضاة چارچوب عقاید سنتی را درهم شکسته و با دیدی باز به مسائل نگریسته است، و همین سبب تکفیر و به دار آویخته شدن او توسط جاهل مسلکان و علمای ظاهر شده است.

اما تنها کتابی که در این زمینه نوشته شده، «نقد و بررسی سوانح العشاق احمد غزالی» از دکتر مریم ابوالقاسمی استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران می‌باشد که در سال 1383 در انتشارات همان دانشگاه به چاپ رسیده است. نویسنده‌ی کتاب، هر فصلی از فصول سوانح را به صورت جداگانه آورده و به شرح و نقد آن پرداخته است. این کتاب بیشتر، شرح است تا نقد، زیرا نقد بر کتاب سوانح دقیقاً به معنی خدشه وارد کردن بر اندیشه‌های عرفانی احمد غزالی است و حال آنکه بزرگان عرفان هم جرأت چنین نقادی را نداشته اند، چون هم‌سطح نبوده اند.

## 1. بازتاب اندیشه‌های عرفانی قرن سوم در عین‌القضات و احمد غزالی

قرن‌هایی که عرفان و تصوّف طی کرده تا به اینجا رسیده، مانند زنجیر به هم متصل‌اند؛ مسلماً صوفیان قرن دوم از صوفیان قرن اوّل که سلوک‌شان مبتنی بر عبادت و زهد بوده، تأثیر پذیرفته‌اند و نیز صوفیان قرن سوم از صوفیان قرن دوم که سلوک‌شان مبتنی بر چلّه‌نشینی و ریاضات سخت بوده است. در این صورت عین‌القضات و احمد غزالی هم که از عارفان اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می‌باشند از این قاعده مستثنی نیستند. اما این که چرا عین‌القضات و غزالی از اندیشه‌های عرفانی قرن سوم بیشتر تأثیر پذیرفته‌اند تا اندیشه‌های عرفانی قرن چهارم و پنجم، تنها به این دلیل است که قرن سوم در تصوّف ایرانی نقش واسطه‌العقد یا حلقه‌ی پیوند دهنده را بازی می‌کند که در صورت کنار گذاشتن آن، رشته‌ی ارتباط تصوّف قرون پیشین با قرون پسین گسسته گردیده و از بین می‌رود. تمامی آنچه که تحت عنوان مقامات و منازل و حالات عرفانی مطرح می‌شود در قرن سوم رشد و کمال می‌یابد؛ سماع، دفاع از ابلیس، حلول، اتحاد، شطح و طامات، همه در قرن سوم شکل می‌گیرند و عرفان عملی و بزرگان آن در این قرن ظهور می‌کنند. بایزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر، منصور حلّاج، جنید بغدادی و ... از آن جمله‌اند. خصوصاً که عرفان این بزرگان برخاسته از مکتب خراسان است نه عراق و همچنین از ذوقیات و کشفیات حاصل از ریاضت آن‌ها مایه می‌گیرد نه تحصیلات آکادمیک و نظری آن‌ها. هر چند این تحصیلات هم در چگونگی بیان این ذوقیات بی‌تأثیر نیست؛ طبعاً غزالی و عین‌القضات (استاد و شاگرد) هم که مکتب‌شان بر پایه‌ی عرفان عاشقانه است، بیشترین تأثیر را از همین مکتب (= مکتب خراسان) و عارفان آن که در قرن سوم می‌زیسته‌اند پذیرفته‌اند. طول و تفصیل عین‌القضات در خصوص ابلیس و دفاع از او و بیان اسرار و رموز ابای ابلیس از سجده و بیان معذوریت او، در حقیقت تبیین و تشریح اندیشه‌های عرفانی منصور حلّاج در طواسین است.

در لابلای مباحث مربوط به ابلیس، به ناچار پای قضا و قدر که از مباحث سنگین و غامض کلامی و عرفانی است هم به میان کشیده می‌شود و عین‌القضات با شکافتن اسرار قضا و قدر در تبرئه کردن ابلیس می‌کوشد. این که او تا چه حد در این زمینه مخطی یا مصیب است خارج از این بحث است؛ اما مسلماً این سجده نکردن ابلیس بر آدم و ملعونیت

او اسراری دارد که جز اولیاء کامل حق هیچ کس را بر آن وقوف نیست و آنچه عین القضاة در این خصوص در تمهیدات ارائه کرده قطره‌ای است از دریا و اندکی است از بسیار؛ این که موجودی که به رحمت ازلی حق واثق بوده، به لعنت ابدی او گرفتار گردد و از جنت قرب بیرون شود و به خاطر ابای از سجده بر غیر حق، مغضوب حق گردد، ذهن و فکر آدمی را بیش از پیش سردرگم و پریشان می‌کند و طبعاً به جستجوی چرایی این ملعونی برخواهد خاست.

از دیگر ارکان مکتب خراسان، عشق است و این عشق در تمهیدات عین القضاة و سوانح احمد غزالی نمود چشمگیر دارد. عین القضاة چهل و هفت صفحه از کتاب تمهیدات خود را به حقیقت و حالات عشق اختصاص داده است. فرق این توضیحات عین القضاة در خصوص عشق با سایر عارفان این است که این مطالب نتیجه‌ی مکاشفات و مشهودات و ذوقیات خود اوست؛ به تعبیر دیگر، کسی عشق را بیان می‌کند که آن را تجربه کرده و شاهد شیرین آن را چشیده است؛ مانند نویسندگان دیگر به تعریف خشک و علم‌گونه از عشق نپرداخته، عشق را که از مقوله‌ی مجردات است با تمام وجود و از عمق جان و دل ادراک کرده و دریافته است؛ لاجرم لطف و جاذبه‌ای که در سخنان اوست در سخن صوفیان دیگر یافت نمی‌شود. از آن طرف در سوانح العشاق احمد غزالی هم مراتب و اطوار عشق، فنا‌ی عاشق در معشوق، حقیقت عشق، عشق مبتدیان و عشق منتهیان، اقبال و ادبار عشق، تفاوت عشق با صحو و سکر، به زیباترین بیانی تصویر شده است. تمام سخنان احمد غزالی در این خصوص آراسته به ظرایف و دقایق عرفان نظری است و پی بردن به این دقایق و ظرایف پس از تأمل طولانی در فصول سوانح برای طالب علم و معرفت دست می‌دهد.

آنچه در این میان به سوانح زیب و زینت منحصر به فرد بخشیده، قلم شیوای احمد غزالی است که چون قلم نگارگری زبردست و چیره که رنگ‌آمیزی می‌کند، کلمات را در کنار هم می‌چیند. دعوی حلول و اتحاد از دیگر مباحث عرفانی قرن سوم است که از اندیشه‌های عرفانی بایزید و حلاج به تمهیدات عین القضاة راه یافته است.

حلاج به دو عالم اعتقاد داشت: عالم ناسوت و عالم لاهوت، و بر این باور بود که چون بنده از وجود خویش خالی شود (= چون نی تهی گردد) حق که در عالم لاهوت است در این وجود ناسوتی حلول می‌کند. این اندیشه در ادامه‌ی جریان تصوف رونق چندانی نیافت و

مورد استقبال عامه‌ی صوفیان واقع نشد؛ چرا که سایر صوفیان به عوالم دیگری از ملکوت و جبروت و ... قائل بودند و طبعاً حلول لاهوت در ناسوت را از ساحت حق، بری و منزّه می‌دانستند و اعتقاد داشتند که نه خدا انسان می‌شود و نه انسان خدا.

همچنین توضیحاتی که عین‌القضات در خصوص مقامات عرفانی نظیر اتصال، بقا، تفکر، توبه، تقوی، زهد، صبر، سماع، فقر، محو، مشاهده، معرفت، تعیین و اصطلاحات عرفانی نظیر اشارت، ظهور و کشف، موت ارادی، اثبات و ... ارائه می‌دهد، تماماً میراث صوفیان پیش از او خصوصاً عارفان و صوفیان قرن سوم است. البته در توضیح هر یک از این مقامات و اصطلاحات ظرافت‌های ویژه‌ای دیده می‌شود که ناشی از نگرش ذوقی عین‌القضات است و منشأ آن، درونی و خودجوش است و به تحصیل علم و حضور در مدرسه و مکتب و حوزه و حتی خانقاه ارتباطی ندارد.

در خصوص تأثیرپذیری از ملامتیه، بزرگترین خصوصیت عین‌القضات شهامت و بی‌باکی او در افشای اسرار و حقایق است و آخر هم افشای همین حقایق است که سر او را به باد می‌دهد. او به اقبال و ادبار عامه در خصوص خویش کاملاً بی‌توجه است و حتی به توجه یا عدم توجه مریدان خود هم بی‌اعتناست. برای او آگاه کردن انسان‌ها و بیرون آوردن آن‌ها از وادی جهل و کشاندن به وادی علم و سلوک، کمال اهمیت را دارد. او از هیچ کوششی برای تنبّه و بیداری مریدان و شاگردان و سلاطین غفلت نمی‌ورزد. مدح و ذمّ خلق پیش او یکسان است. اگر هم کتاب شکوی‌الغریب را می‌نویسد می‌خواهد که آیندگان در خصوص او به شبهه نیفتند و مستقیم و رویاروی با معتقدات دینی و مذهبی و سلوک او آشنا گردند. این کتاب به هیچ روی نشانه‌ی عجز عین‌القضات نیست بلکه نشانه‌ی بینش و بلندنظری اوست که می‌بیند عده‌ای قصد دارند با کوبیدن اندیشه‌های او در حقیقت تیشه به ریشه‌ی تصوّف ایرانی بزنند و آن را نابود گردانند؛ پس تا آنجا که ممکن است مردم را از حقیقت ماجراجوی خود و اتهام‌هایی که به او زده‌اند آگاه می‌سازد و حاضر است جان خود را در راه آگاه کردن مردم فدا سازد.

### 1.1. شناخت نامه‌ی احمد غزالی

شیخ المشایخ مجدالدین ابوالفتح احمد بن محمد غزالی توسی برادر کهنتر حجّت الاسلام ابوحامد محمد بن محمد غزالی است، وی نیز مانند برادر، آغاز عمر خود را در تعلیم علوم دینی گذراند و از جمله فقهای زمان در مذهب شافعی شد لیکن علاقه و توجه بیشتری به وعظ داشت و گفته‌اند که او را در وعظ بیانی نیکو بود. احمد غزالی از تاریخ 488 تا 498 هـ ق که محمد غزالی به سفر ده ساله‌ی خود رفت، به نیابت از او در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد تدریس می‌کرد. وی در طریقت، پیرو ابوبکر نسّاج بوده و سلسله‌ی ذهبیه، او را از کبار اقطاب خود شمرده‌اند و او خود چند تن از مشایخ بزرگ تصوّف را تربیت کرده است. وفاتش در قزوین اتفاق افتاده و این واقعه را به سال 520 یا 517 هـ ق نوشته‌اند و اقوال نامعتبر دیگری نیز در این باره هست. (صفا، 1385، ج 1: 534)

#### الف. سوانح العشاق احمد غزالی

مهم‌ترین اثر غزالی کتاب سوانح العشاق اوست که از آن نسخ متعدّد در دست است و به طبع رسیده است. این کتاب را غزالی به خواهش یکی از دوستان و پیروان خود در معانی و احوال و اسرار عشق، بدان نحو که مورد توجه و تأمل صوفیان است، نوشته و هر یک از اسرار و معانی را در فصلی مورد بحث قرار داده و در ضمن این فصول تمثیلات کوتاه و حکایات مختصر برای توضیح بیان خود گنجانیده است و به اشعار مختلف از غزل و رباعی پارسی و تازی استشهاد کرده که همه لطیف و دل انگیز است. شیوه‌ی انشای سوانح بسیار ساده و در عین سادگی، پرمغز و پرمعنی است. گرم روی و سوختگی نویسنده از همه جای کتاب مشهود است و این امر موجب شده که در عبارات سوانح به قدر دیوانی از شعر، لطف و حال دیده شود. (همان، 534-535)

دکتر زرّین کوب در کتاب «ارزش میراث صوفیه» در خصوص سوانح می‌نویسد: «اما نثر صوفیه نیز مثل شعر آنها همه به یک قلمرو تعلق ندارد. گاه این نثر مثل یک شعر آکنده از شور و جذبه و ذوق و عرفان می‌شود. در زبان فارسی پاره‌ای از آثار منثور صوفیه هست که آنها را می‌توان شعر منثور خواند. مناجات‌های پیر انصاری و تمهیدات عین القضاة و سوانح احمد غزالی شعرهایی عارفانه‌اند که در قالب کلام منثور مجال بیان یافته‌اند. (زرّین کوب، 1385: 130)

### ب . افکار و اندیشه های احمد غزالی در باب عشق

احمد غزالی در توجیه نظربازی و جمع شرایط عفاف در عشق مجازی در آثار خود می‌نویسد: «اگر منکر [سماع] گوید: تواجد شخص به هنگام سماع بر اثر عشق او به انسان یا صورت او حرام است، گوییم در خبر است [از پیغمبر «ص»] که: سوگند به کسی که جانم در دست اوست که به بهشت نخواهید رفت تا اینکه ایمان آورید و ایمان نخواهید آورد تا اینکه یکدیگر را دوست بدارید. آیا می‌خواهید شما را کاری بیاموزم که انجام آن موجب محبت شما نسبت به یکدیگر شود؟ پس سلام را در میان خود پراکنده کنید و باز در خبر دیگر آمده است که: در روز قیامت، خدای تعالی ندا کند که کجایند کسانی که از بهر جلال من یکدیگر را دوست دارند؟ و آنگاه ایشان را منبرهایی از نور خواهد بود که انبیا و شهیدان بر ایشان رشک برند. (پورجوادی، 1358: 58-59)

این استفاده از حدیث برای توجیه نظربازی، کاری است که احمد غزالی در کتاب «بحرالمحبه فی اسرار الموده»، که در تفسیر بعضی از سوره های قرآن نوشته شده است، نیز انجام می‌دهد. در اینجا وی نظر کردن بر روی نیکو را به دو قسم تقسیم می‌کند: یکی از روی شهوت و دیگری از روی عبرت. از نگاه غزالی نظر بر روی خوبان از روی شهوت گناه است و همین نظر اگر از روی عبرت باشد، عبادت محسوب می‌شود.

وی این نظر را بر حدیث پیامبر (ص) مبتنی می‌کند که فرمود: «الْتَنَظَّرُ بِالْعَبْرَةِ إِلَى وُجُوهِ الْحَسَّانِ عِبَادَةٍ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى وَجْهِ حَسَنٍ بِالشَّهْوَةِ كُتِبَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ أَلْفَ ذَنْبٍ». (ر.ک: همان، ص 59 به نقل از بحرالمحبه فی اسرارالموده، سال 1876، ص 47)

به جز موارد آشکار و پنهانی که در آن‌ها شیخ احمد از جمال دوستی خود سخن گفته، حکایات متعددی از نظر بازی وی وجود دارد که موافقان و گاه مخالفان اندیشه‌ی او نقل کرده‌اند؛ از جمله ابن جوزی که از مخالفان سرسخت محمد و احمد غزالی است، در کتاب المنتظم و تلبیس ابلیس خود درباره‌ی نظر بازی احمد غزالی حکایاتی نقل می‌کند و او را مورد نکوهش قرار می‌دهد. (مجاهد، 1370: 45 به نقل از المنتظم، ج 9، ص 260، همان، ص 46 به نقل از تلبیس ابلیس، ص 259)

حکایتی مشهور نشان می‌دهد که احمد غزالی فقط به مشاهده‌ی شاهد اکتفا نمی‌کرده بلکه در این راه آن چنان مشتاق بوده که حتی از بوسیدن روی شاهد نیز ابا نداشته است. ملک‌شاه به احمد غزالی ارادت می‌ورزید. روزی سنجر - پسرش - که سخت زیبا بود به دیدن شیخ رفت و شیخ گونه‌ی او را بوسید. این معنی بر حضار گران آمد و به سلطان رساندند. ملک‌شاه به سنجر گفت: شنیده‌ام که احمد غزالی بر گونه‌ی تو بوسه داده است. گفت: آری، گفت: تو را بشارت باد که بر یک نیمه از جهان فرمانروا گشتی و اگر شیخ از گونه‌ی دیگر تو بوسه می‌گرفت بر تمام جهان مسلط می‌آمدی. (پورجوادی، 1358: 54-55) به نقل از کتاب آثار البلاد قزوینی، نیز ر.ک: مجله‌ی یادگار، سال چهارم شماره‌ی 9 و 10، ص 86. برای دیدن روایات دیگر در باب احمد غزالی ر.ک: مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، به کوشش احمد مجاهد، صص 45-63

ناگفته نگذاریم که از نظر احمد غزالی عشق خلق در شرایط عادی، هر قدر هم که به درون دل نفوذ کند از پرده‌ی بیرونی دل، که به آن شغاف می‌گویند، نمی‌تواند فراتر رود. عشق مجازی اگر به زیور عفاف آراسته باشد و عاشق، معشوق را برای خدا دوست داشته باشد و نه برای هوا، وجد او مباح است. اما جمع این شرایط در عشق مجازی بسیار نادر است و به همین دلیل این عشق، غالباً راه مطمئنی برای رسیدن به عشق حقیقی نیست. البته این کار مطلقاً محال نیست و اگر کسی بتواند از مشاهده‌ی حسن در مظاهر حسّی به تجلّی آن در مظاهر روحانی راه یابد و به وجد آید و از آنجا نیز به اصل حسن پی ببرد، زیانی متوجّه او نیست. شیخ احمد برای تبیین این معنی، عشق زلیخا به یوسف (علیه السلام) را یادآور می‌شود که چون برای هوا بود نه برای خدا، از حدّ شغاف فراتر نرفت و در سوانح چنین می‌گوید:

«عشق خلق از بیرون در درون رود، اما پیداست که تا کجا تواند رفت. نهایت او تا شغاف است که قرآن در حقّ زلیخا بیان کرد. قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا (یوسف / 30) و شغاف پرده‌ی بیرونی دل است و دل، وسط ولایت است و تنزّل اشراق عشق تا بدو بود. و اگر تمام حجب برخیزد، نفس نیز در کار آید. اما عمری نباید در این حدیث تا نفس در راه عشق در کار آید. مجال دنیا و خلق و شهوات و امانی در پرده‌های بیرونی دل است. نادر بود که به دل رسد، و خود هرگز نرسد. (غزالی، 1385: 41-42 نیز ر.ک: پورجوادی، 1358: 61-62)

## 3. شناخت نامه‌ی عین القضاة همدانی

ابوالمعالی عبدالله بن ابی بکر محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی، طبق گفته‌ی عمادالدین اصفهانی در کتاب «خریده القصر و جریده العصر»، در صفحه‌ی 58، به سال 492 هجری در شهر همدان تولّد یافت. جدّش ابوالحسن میانجی است. سمعانی در الانساب خود می‌گوید: «میانجی منسوب به میانه است و آن شهری است بین مراغه و تبریز. درین شهر بود که پدر عین القضاة قاضی ابوالحسن علی بن الحسن المیانجی مرحوم را شهید کردند. جدّ عین القضاة ابومحمد و پدر او ابوبکر و کنیه‌اش عبدالله بوده است.» (عسیران، مقدمه‌ی تمهیدات به نقل از الانساب سمعانی، ص 549 و قزوینی، 1380، ج 4: 71)

زادگاه ابوالمعالی به طوری که خودش در دو کتاب «زیده الحقایق و شکوی الغریب» تصریح کرده است همدان می‌باشد: همدان هی مسقط رأسی. (عین القضاة، 1385: 7)

همدان بها ارضته ربات الحجال ... بلاداً بها نبطت علی تمائمی. (همان: 22) تمام مورخان او را اهل همدان دانسته‌اند به استثنای سبکی در طبقات الشافعیه که او را اهل خراسان دانسته است. (عسیران، مقدمه‌ی تمهیدات به نقل از سبکی، 1383، ج 4: 253)

لقبش همان طور که در تمام تذکره‌های متصوّفه و مورخان ذکر شده عین القضاة است. این عنوان را مسلماً قبل از بیست و هشت سالگی دارا بوده است به دلیل آن که احمد غزالی هر وقت به عین القضاة که از شاگردان و مریدان خاصش بوده، نامه می‌نوشت او را چنین مخاطب قرار می‌داد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْوَلَدِ الْأَعَزِّ عَيْنِ الْقَضَاءِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». (عین القضاة، 1377، ج 1: 335 و 470 و 473)

از بررسی شرح حال شهید همدانی آشکار می‌شود که این لقب در آن زمان خیلی رایج بوده است؛ چون ابوالمعالی در نامه‌هایی که برای مریدان و دوستان خود می‌نویسد همه جا از خود با نام قاضی یاد می‌کند و در کتاب تمهیدات، خود را قاضی و عین القضاة می‌نامد. (عین القضاة، 1385: 251 و 300 و 301 و 303 و 348 و 353 و 354)

از دوران کودکی ابوالمعالی و چگونگی تحصیلاتش در آثار تذکره نویسان و مورخان هیچ گونه ذکری نرفته است. همچنین درباره‌ی وضع فکری و روحی او تا دوران بیست سالگی چیزی ذکر نشده است، ولی می‌توان از دو کتاب زبده الحقایق و شکوی الغریب او در این

زمینه معلومات جالبی به دست آورد. از فهرست تألیفات او و اصطلاحات علوم مختلفی که در کتاب شکوی الغریب آمده، روشن می‌شود که عین القضاة بر ریاضیات و علوم ادبی و فقه و حدیث و علم کلام و فلسفه و تصوّف کاملاً مسلط بوده است. (عین القضاة، 1385: 35-36) قاضی همدانی تا بیست و یک سالگی در علم کلام بیش از سایر علوم زمان خود تعمق کرده است و در همین دوران درباره‌ی موضوعی مهم از مباحث علم کلام کتابی به نام «نهایه البحث عن معنی البعث» نوشته است. (عین القضاة، 1379: 3)

تألیف این کتاب نتیجه‌ی درهم شکستن هیولای تقلید و پیروزمندی فکر او بر مجهولات علم کلام بوده است. چون از هنگام بلوغ یک نوع بحران فکری و به تبع، حسّ کنجکاوی در او به وجود آمده بود که در بیست و یک سالگی با تألیف کتاب نهایه البحث پایان پذیرفت. بحران فکری عین القضاة چه بوده؟ قاضی همدانی مانند اکثر جوانان قرن پنجم و ششم که دارای هوشی سرشار بوده‌اند مهم‌ترین کتب علوم ادب عربی و علوم اسلامی را خوانده است، اما از آغاز جوانی خواسته است مانند استاد خود تقلید از عقاید موروث را پشت سر گذارد تا به جاده‌ی حقیقت جویی و روشن بینی واقعی برسد. (ر.ک: اعترافات غزالی، ترجمه‌ی زین الدین کیانی نژاد، صص 33 و 35)

عین القضاة چگونگی این بحران فکری و طریقه‌ی رهایی از آن را در کتاب زبده الحقایق چنین بیان می‌دارد: «ناچار بودم که در علم کلام خوض کنم، چون غریقی که به امید خلاص، به هر خاشاکی تمسک می‌جوید. اگر خداوند به فضل و کرم خود مرا رهایی نبخشیده بود، به پرتگاه جهنّم سقوط می‌کردم، زیرا هر چه بیشتر کتاب‌های علم کلام را مطالعه می‌کردم تا از پستی تقلید به بلندی بصیرت مقام گیرم، مقصود خود را در آن کتب کمتر می‌یافتم. اساس و بنیاد مذاهب مختلف در اندیشه‌ی من به هم ریخته بود. به پرتگاهی در افتادم که بیانش در این مختصر ممکن نیست و اکثر مردم از شنیدن آن سودی نخواهند برد و بیان آن برای خرده‌های کوتاه و دل‌های ضعیف نتیجه‌ای جز زیادتی بزرگ در بر نخواهد داشت. در این بحران، سرگشته و حیران ماندم. عیشم منقّص گردید تا اینکه راهنمای سرگشتگان وادی حیرت هدایت‌م نمود و به کرمش یاریم کرد و به طور کلی پس از فضل خدا، مطالعه‌ی کتاب‌های شیخ الاسلام محمد غزالی، از سقوط در این ورطه‌ی هایل نجاتم بخشید. تقریباً چهار سال به مطالعه‌ی کتب او مشغول بودم و در این مدت از کثرت

اشتغال به علوم، عجایب بسیار دیدم که سبب نجات من از کفر و گمراهی و سرگشتگی و کوری گردید. (عین القضاة، 1385: 84-85)

### الف. دوران زندان و چگونگی شهادت او

مورّخ ادیب و نویسنده‌ی مشهور، عمادالدین کاتب اصفهانی شرح حال نسبتاً جامعی از عین القضاة، در کتاب «خریده القصر» خویش دارد، ما ترجمه این شرح حال را به نقل از مقدمه‌ی کتاب «دفاعیات عین القضاة» به کوشش دکتر قاسم انصاری می‌آوریم:

"ابوالمعالی عبدالله ابن ابی بکر محمدبن علی بن الحسن بن علی المیانجی الاصل الهمدانی الاهل، دوست راستین و باوفا و لایق وزیر شهید (عزیزالدین مستوفی) عموی من - رحمه الله - بود. وقتی عمویم گرفتار شد و ماه کامل عمرش به افول گرایید، وزیر درگزینی، گناه کشتن عین القضاة را تعهد کرد و قضا و قدر، او را به آزار عین القضاة، مساعدت نمود و حسد، وی را به درو کردن خوشه‌ی حیات عین القضاة واداشت.

عین القضاة در فضل و تیزهوشی از سرآمدان علما و ضرب المثل بود. بعد از غزالی، خورشید فضیلتی چون او ندرخشید. در تصنیفات عربی خود، شیوه‌ی رسالات غزالی را برگزید. تازه‌ترین معانی را در حقیقت ابداع کرد و در آنها راه اهل طریقت پیش گرفت. در تصوّف، ملکه‌ی تصوّف یافت. بوی خوش سخنانش در معرفت و تصوّف وزیدن گرفت، دل‌ها از آب قول او سیراب گردید و آوازه‌ی شهرتش در پهنه‌ی زمین درپیچید. آهنگ دیدارش را عبادت پنداشتند و زیارتش را از روی تیمّن و تبرک غنیمت شمردند. به راستی از اولیای ابدال خدا بود و به مقام قطب رسیده بود.

کراماتش شهاب وار درخشید، مورد حسد قرار گرفت. کلماتی از ترکیبات نوشته‌هایش را جدا کردند و به تصنیفات او منسوب ساختند که در تصوّر فهم نگنجد. ظاهر آن کلمات را، به عبارات کتاب‌هایش حمل کردند، در صورتی که نه معنای آن کلمات را ازو پرسیدند و نه اساس آنها را از وی آموختند. و نیز درگزینی بی دین، به ظلم و عجله او را دستگیر ساخت و با داوری ظالمانه، وی را در بند به بغداد فرستاد تا راهی برای ریختن خونش بیابد و به جرمی مواخذه اش کند.

نسبت به حقیقت کور شد و در موضع قدرت، به گناهی بی اساس، عین القضاة را به همدان بازگرداند. کار این وزیر و همدستانش، درباره‌ی عین القضاة، چون کار یهودیان در حق عیسی - علیه السلام - بود، با این فرق که خداوند، پیام آورش را از شرّ کفار حفظ کرد: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (نه کشتند او را و نه بردار کردند او را، لکن مانند کرد برای ایشان) و دوستش را به تباهاکاران آزمود. این وزیر گناهکار، در به دار کشیدن عین القضاة سرسختی کرد و فاجعه‌ی شهادت عین القضاة، در شب چهارشنبه ششم جمادی الاخر سال 525 هـ ق روی داد.

وقتی عین القضاة به پای چوبه‌ی دار رسید، آن را در آغوش گرفت و این آیه را تلاوت کرد: «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (و بدانند آنان که ستم کردند، که به کدام جایگاهی باز می‌گردند) (الشعراء/ 227) بیش از یک سال طول نکشید که این وزیر، چون عین القضاة بر سر دار رفت و همدستانش در پی او به هلاکت رسیدند.

از قاضی ابوسعید سمعانی (و. 508 هـ ق، فت 562 هـ ق)، مؤلف الانساب و عسقلانی و سبکی، درباره‌ی زندگی و تاریخ شهادت عین القضاة مطالبی به جای مانده که بر اساس آن‌ها تاریخ 525 هـ ق تأیید شده است. قوام الدین ابوالقاسم درگزینی عین القضاة را به زندان بغداد فرستاد و محضری از علمای معاصر فراهم کرد و او را به همدان بازگرداند و به فتوای «متشرعان بی شرع»، در تاریخ چهارشنبه ششم جمادی الاخر سال 525 هـ ق، آن بزرگمرد نابغه را در سنّ سی و سه سالگی به دار کشید. " (عین القضاة، 1385: 9-11 مقدمه)

#### ب. تمهیدات عین القضاة همدانی

در این کتاب تنها از عرفان محض گفتگو شده است. عین القضاة تجارب روحی خود را که عبارت از فداکاری برای وصول به محبوب و فنا در معشوق و تحمل رنج عشق است بیان می‌دارد. مورخان قدیم مانند سمعانی و اصفهانی و صفدی و عسقلانی از کتاب تمهیدات ذکری نکرده‌اند، فقط کتاب زبده الحقایق و شکوی الغریب را از تألیفات عربی او دانسته‌اند و از ترجمه‌ی فارسی زبده و دیگر کتاب‌های فارسی او چیزی نگفته‌اند.

اولین تذکره نویسی که از تمهیدات نام می‌برد طبسی است و دو صفحه از همان کتاب را نقل کرده است. (عسیران، مقدمه‌ی تمهیدات، ص 14 به نقل از مجالس العشاق طبسی،

ص 62) مورّخین بعدی مانند جامی و مرعشی و حاجی خلیفه، تمهیدات را به اشتباه ترجمه‌ی فارسی کتاب زبده دانسته اند. همچنین بیشتر نسخه‌های خطّی تمهیدات به عنوان زبده الحقایق یا فقط زبده نامیده شده است. به نظر می‌رسد عین القضاة نامی برای این کتاب تعیین نکرده، زیرا مایل نبوده که مردم از این اثر او اطلاع داشته باشند چون واقف بوده که نپختگی آن‌ها برایش ایجاد زحمت خواهد کرد. از طرفی از تقسیم بندی این کتاب به ده تمهید برای ما روشن می‌شود که عین القضاة قصد تألیف کتابی داشته است، چون خود او در تقسیم مطالب، در تمهید چهارم چنین می‌گوید: «بعضی از معرفت نفس خود بشنیده‌ای در تمهیدهای گذشته و بعضی در تمهید دهم گفته شود بتمامی». (عین القضاة، 1385: 56)

و در تمهید ششم می‌گوید: «تمام شرح شاهد و مشهود در تمهید دهم گفته شود ان شاءالله». (همان: ص 115)

عفیف عسیران در مقدمه‌ای که بر تمهیدات نوشته در صفحه‌ی 15 می‌نویسد: هر چند قاضی همدانی قصد داشته تمام مطالب عرفانی را در این کتاب جمع کند ولی وسعت مطالب او را بر آن داشته تا رئوس مطالب را بنویسد چنانکه خودش می‌گوید: «ای دوست اگر در این کتاب زبده هیچ کلمه نیستی جز این کلمات که زبده‌ی علوم هر دو جهان آمده است، بس بودی عالمیان را ... دریغا چه دانی که در این تمهید چند هزار مقام‌های مختلف واپس گذاشتیم و از هر عالمی زبده‌ای در کسوت رموز با عالم کتابت آوردیم». (همان: 308 و 309 و 180 و 353 و 354)

همین استعمال کلمه زبده در متن تمهیدات باعث شده که بیشتر تذکره نویسان بپندارند که کتاب تمهیدات همان زبده الحقایق است در حالی که مقصود قاضی همدانی از کلمه «زبده» معنای لغوی آن بوده نه اسم خاص. در ثانی باید دانست که این کتاب برای کدام شخص یا گروه و در چه زمانی نگاشته شده است. مخاطب عین القضاة در تمهیدات شخص معلوم یا مرید خاصی نبوده با اینکه در همه جا عبارات او به صیغه‌ی خطاب به کار رفته است.

حقیقت آن است که قاضی همدانی این مطالب را برای صاحب‌دلان بعد از خود نوشته است، خود او از این راز چنین پرده بر می‌گیرد: «از خودی خود بیرون توانی آمدن تا آگاه

این راز شوی و لایق شنیدن این کلمات شوی. دانم که گویی بلی اما با تو گفته ام که مخاطب تویی اما مقصود مخاطبان غایبند که خواهند پس از ما آمدن که فواید عجیب را در کتاب بدیشان خواهند نمود». (همان: 327)

اما راجع به زمان تألیف کتاب تمهیدات می‌بینیم که مؤلف آشکارا در متن تمهیدات اعتراف می‌کند که این کتاب را پس از مکتوبات تألیف کرده است: «بسیار رسائل به روزگار دراز به قاضی امام سعدالدین بغدادی و خواجه ... نوشتم که مجلدات بود». (همان: 15)

در این مطلب درباره‌ی تاریخ انشای مکتوب بحث شده و می‌توان نتیجه گرفت که سال شروع تحریر مکتوبات او در حدود 518 بوده و این کار تا آخر عمر او ادامه داشته است، بنابراین کتاب تمهیدات حتماً چند سال پس از 518 تألیف شده است.

#### 4. مشترکات تمهیدات و سوانح در باب عشق

• عین القضاة: در خصوص ترک خودبینی در عالم عشق و آتش بودن عشق می‌گوید:

در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد، و ترک خود بکند، و خود را ایثار عشق کند، عشق آتش است هر جا که باشد جز او رخت دیگری نهد. هر جا که رسد سوزد و به رنگ خود گرداند. (همان: 97)

• سخنان عین القضاة در لزوم ترک خودبینی در عالم عشق و آتش بودن عشق برگرفته و مقتبس از سخنان احمد غزالی در سوانح می‌باشد که ما به ترتیب به آن‌ها اشاره می‌کنیم. احمد غزالی می‌گوید: «کمال عشق چون بتابد، کمترینش آن بود که خود را برای او خواهد، و در راه رضای او جان دادن بازی داند. عشق این بود و باقی هذیان و علت بود». (غزالی، 1385: 42)

در جایی دیگر از سوانح می‌گوید: «عشق را ریایی هست با خلق و با خود و با معشوق و تا مادام که خود را خود بود، از ریایی خالی نبود و هنوز از ملامت ترسان بود، چون رام شود باک ندارد، و از انواع ریا برهد». (همان: 41) در جایی دیگر عشق را آتشی می‌داند که پروانه‌ی علم و دانش در آن سوخته می‌گردد: «لابل علم پروانه‌ی عشق است، علمش بیرون کارست، اندرو اول علم سوزد. آنگه او خبر که بیرون آرد». (همان: 22)

وی از عشق که عاشق را به معشوق می‌رساند تعبیر به حقیقت وصال می‌کند و می‌گوید: «حقیقت وصال آن است که یک ساعت صفت آتش او را میزبانی کند، و به در خاکستری بیرونش کند. ساز همه چندان می‌باید تا بدو رسد. وجود و صفات وجود همه ساز راه است.» (همان: 44-45)

• عین القضا: عشق بنده را به خدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمد. (عین القضا، 1385: 97)

• احمد غزالی: این تعبیر که عشق، رساننده‌ی عاشق به معشوق (= خداوند) است با تعبیر احمد غزالی که عشق را خداوند و کردگار عاشق می‌داند تقریباً مترادف و هم معنی است. غزالی می‌گوید: «عشق خداوند روزگار عاشق است، با روزگارش، اما صفات معشوق در ظهور نیاید، آلا به ظهور اضعافش بر عاشق». (غزالی، 1385: 49)

• عین القضا: عشق قوتی دارد که چون عشق سرایت کند به معشوق، معشوق همگی عاشق را به خود کشد و بخورد. (عین القضا، 1385: 100)

• احمد غزالی: اما تعبیر مردم خواری و خوردن بشریت از جانب عشق که عین القضا آورده دقیقاً متأثر از سوانح غزالی است. وی در این خصوص می‌گوید: «عشق مردم خوارست، او مردمی بخورد و هیچ باقی نگذارد، چون مردمی بخورد او صاحب ولایت بود، حکم او را بود، اگر جمال بر کمال بتابد بیگانگی معشوق نیز بخورد، ولیکن این سخت دیر بود (غزالی، 1385: 42)؛ در جایی دیگر از سوانح می‌گوید: «قوت عشق از درون زهره‌ی عاشق است و جز در کأس دل نخورد، اولاً در موج درد عشق بر دل ریزد زهره پس بخورد. چون تمام بخورد صبر پیدا شود، اما تا تمام نخورد، راه صبر بر عاشق در بسته است، و این از عجائب خواص عشق است. (همان: 60)

اینکه عشق مردم خوارست نه اینکه واقعا عشق چنگال و دندانی دارد و آدمیان را می‌درد و می‌بلعد بلکه به این معنی است که عشق صفات رذیله‌ی بشری نظیر حرص و حسد و حقد را نابود می‌کند، یعنی با وجود عشق مجالی برای حضور این صفات باقی نمی‌ماند.

• عین القضا: بدایت عشق به کمال، عاشق را آن باشد که معشوق را فراموش کند که عاشق را حساب با عشق است، با معشوق چه حساب دارد؟ مقصود وی عشق است و حیات وی از عشق باشد، و بی عشق او را مرگ باشد، در این وقت باشد که خود را نیز

فراموش کند که حسرت بیند که نه در بند وصال باشد، و نه غم هجران خورد زیرا که نه از وصال او را شادی آید، و نه از فراق او را رنج و غم نماید. همه‌ی خود را به عشق داده باشد. (عین القضاة، 1385: 101)

• احمد غزالی: غزالی هم معتقد است چون عاشق موقت به رؤیت حقیقت خود گردد، احکام متناقض برای او یکسان می‌گردند: «چون ازو در خود خود را دید راه او به خود ازو بود و برو بود، [چون راه او به خود ازو بود و برو بود] این احکام برو نرود. احکام وصال و فراق اینجا چه کند؟ قبول و رد او را کی گیرد؟ و قبض و بسط و انده و شادی گرد سراپرده‌ی دولت او کی گردد، چنان که گفت:

جستیم نهان گیتی و اصل جهان      وز علت و عال برگذشتیم آسان  
وان نور سیه ز «لا» نقط برتر دان      زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن  
(غزالی، 1385: 34)

در جایی دیگر از سوانح می‌نویسد: «هر چه در تلوین عشق از عاشق بشود، در تمکین عشق بدل آن نباید از معشوق، ولکن نه هر کسی بدین مقام رسد که این بس عالی مقامی است در عشق، و کمال تمکن آن بود که از هستی او چیزی نمانده بود. وصال و فراق او را یکی بود، و از علل و عوارض برخاسته بود. اینجا بود که او اهلیت خلعت عشق آید، این حقایق که بر بدل از معشوق به عاشق می‌رسد خلقت عشق بود». (همان: 60-61)

• عین القضاة: آفتاب «الله نور السماوات و الارض» بی آینه‌ی جمال محمد رسول الله دیدن دیده بسوزد. به واسطه‌ی آینه مطالعه‌ی جمال آفتاب توان کردن علی الدوام، و چون بی آینه معشوق دیدن محالست، در پرده دیدن ضرورت باشد. عاشق منتهی را پرده و آینه جز کبریا الله و عظمت خدای تعالی دیگر نباشد. (عین القضاة، 1385: 103)

• احمد غزالی هم در عدم ادراک و رؤیت مستقیم آفتاب ذات احدیت و لزوم نگرش به آینه‌ی تمام نمای این آفتاب که انسان کامل می‌باشد می‌گوید:

«قوت از معشوق می‌گویم، و این دور دور است، آن قوت پندار از حیث به سمع و از جمال به بصر، آن نمی‌خواهم که آن نه وصال است، آن درین ورق نیست، که نگرندگان به

آفتاب بسیاریند، اما کس را به تحقیق ازو هیچ قوت نیست، از آنجا که حقیقت کارست. (غزالی، 1385: 48)

• عین القضاة: اول مقام از مقام رونده این باشد که درمانده و متحیر باشد. داند که او را حالت «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بوده است؟ اما جز خیالی از آن با وی نمانده باشد، و در آن خیال متحیر و شیفته مانده باشد. (عین القضاة، 1385: 109)

• احمد غزالی: عین القضاة بسان احمد غزالی ابتدای طریق عشق را عشقبازی عاشق با خیال معشوق می‌داند. اینک به بیان چندین نمونه از سخنان احمد غزالی در سوانح در این باره می‌پردازیم. وی در یک جا می‌گوید: «تا بدایت عشق بود در فراق قوت از خیال بود و آن مطالعه دیده علم است صورتی را که در درون مثبت شده است، اما چون کار به کمال رسد و آن صورت در درون پرده‌ی دل شود، نیز علم ازو قوت نتوان خورد زیرا که مدرک خیال هم آن محل خیال است. (غزالی، 1385: 39)

در جایی دیگر از سوانح می‌گوید: «حقیقت عشق در عالم خیال خود را روی چون فرا نماید گاه بود که نشان دارد علی التّحقیق، گاه بود که ندارد» (همان: 43)؛ در جایی دیگر می‌گوید: «عشق به تحقیق آن بود که صورت معشوق پیکر جان عاشق آید. اکنون جان عاشق از آن صورت لازم قوت خود می‌خورد». (همان: 57)

• عین القضاة: عاشق را عشق هنوز حجاب راه باشد. و عشق حجاب است میان عاشق و معشوق. البته عشق باید که عاشق را چنان بخورد و چنان فارغ گرداند که جز این بیت حالت او نباشد.

چندان غم عشق ماه رویی خوردیم      کو را به میان اندهش گم کردیم  
اکنون ز وصالش و فراقش فردیم      کو عشق و چه معشوق کرا پروردیم؟  
(عین القضاة، 1385: 127)

• احمد غزالی: احمد غزالی معتقد است که عشق از درون حجب رخ می‌نماید و عین القضاة معتقد است که خود عشق حجاب است، به هر حال در فاصله‌ی عاشق و معشوق حجاب و پرده‌ی عشق قرار دارد، چه خود عشق حجاب باشد و چه عشق از درون حجاب بتابد، حد وسط بودن آن بین عاشق و معشوق محو و زایل نمی‌گردد. غزالی در سوانح

می‌گوید: «بارگاه عشق ایوان جان است که در ازل ارواح را داغ «الست بر بکم» آنجا باز بنهاده است، اگر بر دهان شغاف آید او نیز از درون حجب بتابد. (غزالی، 1385: 41)

اگر تمام حجب برخیزد نفس نیز در کار آید، اما عمری ببايد درین حدیث تا نفس در راه عشق آید. (همان: 42) حقیقت عشق جز بر مرکب جان سوار نیاید، اما دل محل صفات اوست و او خود، به حجب عزّ خود متعزّز است، و هیچ کس ذات و صفات او چه داند. (همان: 43)

• عین القضاة: اما مگر این خبر نشنیده‌ای که «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا» اگر دوست گرفتمی ابوبکر را دوست گرفتمی؛ اما دوستی خدا مرا به آن نمی‌گذارد که بوبکر را دوست گیرم؛ اما اینجا ای عزیز دقیقه‌ای بدان: چیزی را دوست داشتن به تبعیت در کمال عشق و محبت، قدح و نقصان نیارد. (عین القضاة، 1385: 139)

• احمد غزالی: عشق را به قبله‌ی معین حاجت نیست تا عشق بود، اکنون بدان که از «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ» عاشق آن جمال باید بود یا عاشق محبوبش، و این سرّی عظیم است. ایشان محلّ نظر و اثر و جمال و محلّ محبت او ببینند و دانند و خواهند، بیرون آن چیزی دیگر نکنند، و بود که عاشق آن نداند، ولكن دلش محلّ آن جمال و نظر طلب کند. (غزالی، 1385: 53)

سخن عین القضاة و احمد غزالی هر دو یک مفهوم را در بر دارند و آن عبارت است از اینکه دوستی اولیاءالله حجاب راه محبت و عشق به حق تعالی نیست و عین عشق و محبت حق به شمار می‌آید.

• عین القضاة: اگر مجنون را با سگ کوی لیلی محبتی و عشقی باشد، آن محبت نه سگ را باشد، هم عشق لیلی باشد مگر این بیت نشنیده‌ای:

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت      مجنون همگی بر سر سگ شادان گشت  
گفتند که بر سگی تو را شادی چیست      گفتا روزی به کوی لیلی بگذشت

(عین القضاة، 1385: 139)

• احمد غزالی: احمد غزالی هم بسان عین القضاة معتقد است که پس از سربان عشق در وجود عاشق، او هر چیزی را که منسوب به معشوق است به دوستی می‌گیرد با این تفاوت که غزالی شباهت چیزی به چشم و ابرو و زلف معشوق را هم دلیلی دیگر برای دوستی می‌داند و می‌گوید: «تا بدایت عشق بود هر جا که متشابه آن حدیث بیند همه به

دوست گیرد، مجنون به چندین روز طعام نخورده بود. آهوپی به دام او افتاد. اکرامش نمود و رها کرد. گفت: ازو چیزی به لیلی ماند، جفا شرط نیست.

هم رخ دوست در بلا نه رواست! در ره دوستی جفا نه رواست!

اما هنوز قدم بدایت عشق بود، چون عشق به کمال رسد کمال معشوق را داند و از اغیار او را تشبیهی نیابد و نتواند یافت. انسس از اغیار منقطع شود، آلا از آنچه تعلق بدو دارد - چون سگ کوی دوست و خاک راهش و آنچه بدین ماند و چون به کمال تر رسد این سلوت نیز برخیزد. (غزالی، 1385: 36-37)

عین القضاة: دریغا در مقام اعلی، شب معراج با محمد - علیه السلام - گفتند: ای محمد وقت‌های دیگر قائل من بودم و سامع تو، و نماینده من بودم و بیننده تو، امشب گوینده تو باش که محمدی و شنونده من، و نماینده تو باش و بیننده من. دریغا در این مقام که مگر معشوق، مصطفی بود و عاشق او، که عاشقان کلام معشوقان دوست دارند. (عین القضاة، 1385: 133)

• احمد غزالی: غزالی هم در بیان این که معشوق چیست و عاشق کدام است به حیرت می‌افتد و معتقد است که گاهی هم عاشق، معشوق می‌گردد: «اما ندانم تا عاشق کدام است و معشوق کدام و این سری بزرگ است، زیرا که ممکن بود که اول کشش بود، آنگاه انجامیدن این و این جا حقایق به عکس بگردد؛ «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» بایزید گفت رضی الله عنه، چندین گاه پنداشتم که من او را می‌خواهم، خود اول او مرا خواسته بود. «يُحِبُّهُمْ پيش از يُحِبُّونَهُ بود». (غزالی، 1385: 36)

• عین القضاة از قول خرقانی می‌گوید: وقتی گفتمی که ای خدا مرا از تو دردی بادید آمده است، از تو دردی دارم که تا خداوندی تو بر جای باشد این درد من بر جای باشد و خداوندی تو همیشه باشد، پس این درد من همیشه خواهد بودن. (عین القضاة، 1385: 134)

• احمد غزالی: این درد که از ملزومات عشق است در سوانح هم آمده است: «ملامت به تحقیق عشق، هم بود که [عشق رخت برگیرد و عاشق] خجل شود از خلق و از خود و از معشوق در زوال عشق متأسف باشد، بر آن دردی به خلیفتی بماند. آنجا بدل عشق مدتی، آنگاه تا خود به که رسد آن درد. آن نیز رخت برگیرد تا کاری تازه شود، و بسیاری بود نیز

که [عشق] روی بیوشد از زرق نمایش عشقی و دردی نمودن گیرد که او بوقلمون است. هر زمان رنگی دیگر برآورد، و گاه گوید که رفتم و نرفته باشد. (غزالی، 1385: 26)

• عین القضاة: دریغا دانی که چرا این همه پرده‌ها و حجاب‌ها در راه نهادند؟ از بهر آنکه تا عاشق روز به روز دیده‌ی وی پخته گردد، تا طاقت بار کشیدن لقاءالله آرد بی حجابی. (عین القضاة، 1386: 104)

• احمد غزالی: غزالی هم به وجود حجاب‌های عشق که میان عاشق و معشوق فراق می‌اندازد اذعان کرده و می‌گوید: «بارگاه عشق ایوان جان است که در ازل ارواح را داغ «أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ» آنجا باز بنهاده است، اگر بر دهان شغاف آید او نیز از درون حجب بتابد». (غزالی، 1385: 41)

در جای دیگر می‌گوید: او (= عشق) بی حجاب عزّ خود متعزّز است، و هیچ کس ذات و صفات او نداند، اما در اینکه فلسفه‌ی وجود حجاب‌های عشق و سلوک الی الله برای چیست مطلبی نگفته است.

### نتیجه

عین القضاة و احمد غزالی هر دو مبانی عرفانی مشترکی داشته‌اند، زیرا هر دو عارف، در قرن ششم که مبانی آن مشخص و معلوم است زندگی می‌کرده‌اند، خصوصاً که یکی شاگرد و دیگری استاد بوده است و این نکته‌ی اخیر، وجود نقاط فکری مشترک را تأیید می‌کند، چون یک شاگرد هر قدر هم آزاد اندیش و متفکر باشد باز در بعضی مسائل و موارد تابع و پیرو استاد خویش است. همچنین عین القضاة و احمد غزالی هر دو از عرفان و تصوّف ایرانی - اسلامی در قرن سوم بهره گرفته و مبانی این عرفان را در آثار خود به ویژه تمهیدات و سوانح جای داده‌اند؛ هر چند احمد غزالی در زمینه‌ی نگارش سوانح که مطلقاً و منحصراً در باب عشق است کمترین تأثیر را از عارفان پیش از خود پذیرفته اما باز رگه‌هایی از سخنان عارفان تذکره الاولیاء و رساله‌ی عقل و عشق خواجه عبدالله انصاری و رباعیات ابوسعید ابوالخیر را می‌توان با فرازهایی از سوانح تطبیق داد.

شناخت افکار و اندیشه‌های عین القضاة نقش بسزا و تعیین کننده‌ای در شناخت مبانی این دو در تمهیدات و سوانح دارد. بعضی از مبانی عرفانی عین القضاة در تمهیدات میراث

## 112 فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

عارفان پیش از اوست نظیر حلول، دفاع از ابلیس و ادب و معرفت و ولایت و بقا و فنا و صحو و سکر و بعضی از مبانی هم ابتکار خود عین القضاة است که آن را با زبان خاص و گیرای خود بازگو کرده است؛ نظیر کفر عرفانی و تمثّل و محو و اثبات و قرب.

باز در همان مبانی هم که میراث عارفان پیش از اوست مباحث و اسرار و رموزی که او در خصوص این مبانی مطرح کرده کاملاً تازگی دارد به دلیل اینکه سرچشمه‌ی این سخنان ذوق و شهود شخصی و فردی اوست.

تأثیرپذیری احمد غزالی از عرفای پیشین در خصوص مباحث سوانح به مراتب کمتر از تأثیرپذیری عین القضاة از عرفای پیشین در خصوص مباحث تمهیدات می‌باشد و به عبارت دیگر چون تمهیدات عین القضاة دربرگیرنده‌ی مبانی و اصطلاحات متعدّد عرفانی است، شناختی جامع و کامل از عرفان و تصوّف قرن ششم را در اختیار ما می‌گذارد تا سوانح احمد غزالی که فقط به مبحث عشق پرداخته و چند سطری را هم به دفاع از ابلیس اختصاص داده است. البته هرگاه مجموع آثار عین القضاة و غزالی را مبنای شناخت عرفان قرن ششم قرار دهیم، آنگاه کفّی ترازو به سود احمد غزالی سنگینی می‌کند و مبانی اصیل او در خصوص ولایت و سماع و ... جلوه‌گری می‌نماید.

این که عرفان عین القضاة و احمد غزالی از عرفان و تصوّف قرن سوم پیروی کرده است، واقعاً سخنی در خور تأمل است؛ چرا که شکوفایی عرفان و تصوّف عملی در واقع در قرن سوم اتفاق می‌افتد، عارفان بزرگ که عطار نیشابوری نام آن‌ها را در تذکره الاولیاء خود آورده در این قرن ظهور می‌کنند، مباحث جنجالی و کلیدی تصوّف نظیر دفاع از ابلیس در این دوره توسط حلاج عرضه می‌گردد؛ نظریه‌ی ولایت و مراتب ولایت در این دوره توسط حکیم ترمذی مطرح می‌شود. وصف معراج قرب و وصول به بارگاه قدس الاهی در این دوره توسط بایزید بسطامی بازگو می‌شود.

مکاشفات و وقایع و رویاهای صادق صوفیه که در راستای دیدن پیامبر اکرم (ص) و ابلیس است در این دوره آشکار می‌گردد. لذا تصوّف قرن سوم هجری در حکم واسطه‌العقدی است که عرفان پیش از خود را به عرفان پس از خود پیوند می‌دهد و در صورت کنار گذاشتن این واسطه‌العقد شناخت عرفان و تصوّف قرن ششم عملاً ممکن نیست.

اصول عرفاني تمهيدات با اصول عرفاني سوانح شباهت هاي قابل ملاحظه اي دارد؛ از جمله اين كه تمهيد اصل سادس عين القضاة كه در حقيقت و حالات عشق است با سوانح العشاق احمد غزالي مشاركاتي دارد و اين مشاركات در دو حوزه ي لفظ و معناست. عين القضاة در نگارش تمهيدات از سوانح غزالي تاثير پذيرفته است و اين تاثير شامل شيويه ي نگارش تمهيدات و استعمال آيات و احاديث در متن فارسي تمهيدات و دفاع عين القضاة از ابليس و تايد جبر عرفاني در تمهيدات است. كلام آخر اين كه عين القضاة و احمد غزالي هر دو سهم بسزايي در بالندگي و شكوفايي عرفان قرن ششم داشته اند؛ هم به لحاظ آثار و مكتوباتي كه از خود به جا گذاشته اند و هم به لحاظ شاگردان و مریداني كه تربيت کرده اند، و در صورت فقدان اين دو عارف و فقدان آثارشان عرفان اين دوره در حيطه ي نثر عرفاني كاملاً خشك و علمي و بي روح مي بود؛ چنانكه با ظهور ابن عربي و پيروان او عرفان خراسان كه عرفاني پويا و پرتحرك بود به عرفاني جامد و ساكن تبديل گرديد.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

پورجوادی، نصرالله. 1358. *سلطان طریقت (سوانح زندگی و شرح آثار احمد غزّالی)*. تهران: آگاه.

زّین کوب، عبدالحسین. 1385. *ارزش میراث صوفیه*. تهران: امیرکبیر.

صفا، ذبیح الله. 1385. *تاریخ ادبیات ایران*. ج 1. تهران: فردوس.

عین القضاة، عبدالله بن محمد. 1385. *تمهیدات*. تصحیح و تعلیقات و تحشیه‌ی عفیف عسیران. تهران: منوچهری.

\_\_\_\_ ، \_\_\_\_ . 1385. *دفاعیات و گزیده‌ی حقایق* (ترجمه‌ی دو رساله‌ی شکوی الغریب و زبده الحقایق). ترجمه و تحشیه‌ی قاسم انصاری. تهران: منوچهری.

\_\_\_\_ ، \_\_\_\_ . 1377. *نامه‌های عین القضاة*. تصحیح علینقی منزوی و عفیف عسیران. 3ج. تهران: اساطیر.

غزّالی، احمد. 1385. *دو رساله‌ی عرفانی در عشق*. احمد غزّالی و سیف الدّین باخرزی. به کوشش ایرج افشار. تهران: منوچهری.

مجاهد، احمد. 1370. *مجموعه‌ی مصنّفات فارسی احمد غزّالی*. به کوشش احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.